

از واژه تا گواژه

حمیدرضا قربانی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، نجف‌آباد اصفهان، ایران.

فاطمه جمالی**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه پیام‌نور، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۹

چکیده

یکی از مهم‌ترین ابعاد مبارزه پهلوانان و جنگجویان شاهنامه، «گواژه زنی» و رجز خوانی‌هایی است که در قالب نوعی جنگ نرم مطرح می‌شود. پهلوانان در بیش‌تر مبارزات تن به تن با بیان ویژگی‌های پهلوانانه و جنگجویانه خود، در برابر حریف، او را به استهزا می‌گیرند. این جدال کلامی هم‌راه با تحقیر و تمسخر گاهی خود شخص و گاه خانواده و نژاد او را در بر می‌گیرد. نکته مهم آن‌که؛ فردوسی با مهارت خاص و با شگردهای متعدد و متنوع واژه‌ها را در قالب ابیات منظم کرده و با لحنی استهزا آمیز و گواژه آلود بر زبان پهلوان جاری می‌سازد. کمتر پهلوانی در شاهنامه دیده می‌شود که به گواژه زنی نپردازد. در این میان رستم نقشی شاخص در گواژه زنی حریفان دارد و تا حدی به شرافت و اصالت خود پایبند است که کم‌ترین توهین را بر نمی‌تابد. بر این اساس، هدف پژوهش حاضر، بررسی و تحلیل ابعاد مختلف ساخت و محتوای گواژه زنی‌ها در بخش پهلوانی شاهنامه است.

کلید واژه‌ها:

شاهنامه، گواژه، استهزا، پهلوانان، رجز خوانی و جنگاوری

* Dr.ghorbani60@yahoo.com

** F.Jamali@gmail.com

مقدمه

یکی از عناصر مهم داستان، گفت‌وگو میان شخصیت‌ها است. عنصری که «پیرنگ را گسترش می‌دهد و شخصیت‌ها را معرفی می‌کند.» (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۴۶۴) در نگاه نخست می‌توان گفت‌وگوها را به دو دسته «گفت‌وگوهای رو در رو» و «گفت‌وگوهای دورادور» تقسیم کرد. با این توضیح، هرآنچه در حوزه معنایی پژوهش حاضر مطرح می‌شود، گفت‌وگوهای رودرو است. در متون حماسی اغلب این گفت‌وگوها میان پهلوانان و حریفانشان رخ می‌دهد و گاه زمینه ساز رجزخوانی و گوازه زنی می‌شود. شاهنامه فردوسی در طول حوادث و داستان‌های خود بویژه در بخش پهلوانی، مشحون چنین گفت‌وگوهای مؤثر و حادثه ساز است.

رجز خوانی که از آداب مسلّم نبرد و بخشی از تاکتیک رزمی جنگاوران برای درهم شکستن روحیه دشمن بشمار می‌آید، گونه ای از مناظره است که معمولاً پیش از آغاز نبرد بر زبان مبارزان جاری می‌شد و در بیش‌تر موارد به گوازه زنی می‌انجامیده است. از دیدگاه روان‌شناختی، رجزخوانی و گوازه زنی نشان از غرور، اعتماد به نفس و توانمندی گوینده در مقابل ترس و دلهره پنهانی حریف از شکست و مرگ دارد. در شعر عرب پیش از اسلام، حماسه، مفاخره و رجزخوانی بسامد بالایی دارد. «اشعار حماسی که بیش‌تر از مفاخرات فرد و قبیله حکایت می‌کند معمولاً رجزهایی است که پهلوانان و مبارزان در برابر صفوف دشمن بر زبان می‌آوردند و خود و قبیله و نیاکان خویش را می‌ستودند.» (صفا، ۱۳۷۴: ۱۷)

سرزمین ایران با تمدنی چند هزار ساله و پیشینه فراز و نشیب خود، منزل‌گاه مردان و زنان حماسه‌سازی است که با شجاعت، دلاوری، مردانگی و دینداری خود به فضایل نیک‌اخلاقی، مفهوم بخشیدند. «در ادبیات ایران باستان، روایات ملی، اساطیر دینی، حقایق تاریخی، سرگذشت پهلوانان ایران بهم آمیخت و داستان‌های مرتبتی را پدید آورد که اساس آن‌ها تاریخ و ظاهر آن‌ها داستان و روش آن‌ها اساطیری و دینی بود.» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۶) و طبعاً رجزخوانی و گوازه زنی در این داستان‌ها ابزاری مهم برای بیان مفاخرات غرورآمیز بوده است.

اوج حماسه‌سرایی در ادبیات فارسی مربوط به سده‌های چهارم و پنجم هجری است که آثار مهمی همچون گشتاسپ‌نامه دقیق، گرشاسب‌نامه اسدی طوسی و شاهنامه فردوسی به رشته نظم درآمده است. در تمام این آثار، رجز خوانی و گوازه زنی جزو جدایی‌ناپذیر داستان‌ها محسوب می‌شود. پهلوانان اسطوره‌ای و حماسی، با گفتار و

کردار خود، تاریخ دیرین ایران را شکل دادند و خود، زمینه‌ساز آفرینش این آثار حماسی شدند. از این منظر، شاهنامه به عنوان اثری شاخص، جای خود را در میان آثار حماسی ایران و جهان باز کرده و الگوی آثار پس از خود شد. این حماسه، توانست نمایانگر روح خاص ایران زمین با تمام خصوصیات انسانی معنوی و تاریخی‌اش باشد. بر این اساس شناخت و شناساندن پهلوانان شاهنامه و منش و کردار ایشان یکی از ضروریات مسلم حوزه پژوهش‌های ادبی است که مجال وسیع و تحقیقات متعددی را می‌طلبد. یکی از این منش‌ها یا به نوعی ویژگی‌های پهلوانی، که متفاوت با دیگر کردار آنان است و شاید بتوان آن را از وجوه تمایز قهرمانان شاهنامه با شخصیت‌های آثار حماسی دیگر ملل بشمار آورد، «گواژه زنی» است که نمودی از جنگ نرم بوده، در قالب تاکتیک‌های هوشمندانه و روان‌شناختی پهلوانان قابل طرح و تبیین است.

درباره عنوان پژوهش حاضر و انتخاب واژه «گواژه» بیان نکته ای ضرورت دارد؛ فردوسی خود گواژه را به معنای سخن نیش دار و سرزنش آمیز بکار برده است. از همین رو و به دلیل شیوایی و شمول آن بر آنچه بدین مفهوم در متون حماسی آمده است، به تبعیت از فردوسی، اصطلاح گواژه برای تحلیل این بخش از گفت‌وگوها و کردار پهلوانان شاهنامه انتخاب شده، عنوان پژوهش حاضر نیز بدین نام خوانده شد.

گواژه بسی باشدت با فسوس نه مرد نبردی و گوپال و کوس
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۱۶)

و یا:

گواژه همی زد پس او فرود که این نامور پهلوان را چه بود
که ایدون ستوه آمد از یک سوار چگونه چمد در صف کارزار؟!
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۴)

لزام شناخت پهلوانان شاهنامه و منش و کردار ایشان، تمایز گواژه با دیگر منش‌های قهرمانان و تأثیرگذاری آن در خلق حوادث و رویدادهای میدان نبرد، ضرورت انجام این پژوهش را تبیین می‌کند.

نکته درخور توجه دیگر، زمینه انجام این تحقیق است؛ با در نظر گرفتن این حقیقت که «گواژه» از سویی جزو ارکان اصلی گفت‌وگو و رجزخوانی پهلوانان شاهنامه است و از سوی دیگر بخش پهلوانی شاهنامه اصلی ترین زمینه برای بیان گزارش صحنه‌های نبرد پهلوانان و رجز خوانی آنان است، بررسی و تحلیل گواژه به بخش پهلوانی شاهنامه منحصر و محدود شد. بر این اساس جستار حاضر پس از استخراج و بررسی نمونه‌های مختلف گواژه زنی در بخش پهلوانی به تحلیل و تبیین یکی از وجوه شاخص رفتاری قهرمانان شاهنامه می‌پردازد.

فرضیه‌ها و پرسش‌های تحقیق:

- تنوع و تعدد کاربرد گواژه‌های فردوسی وجه شاخصی از زبان حماسی او بشمار می‌آید.
- فردوسی از ابزارهای مختلف بلاغی، ادبی، زبانی و حتا روان‌شناسی در ایجاد گواژه‌ها بهره برده است.
- فردوسی در کاربرد گواژه‌ها نگاه دقیقی به حالات مختلف روانی و درونیات پهلوانان داشته است.
- هدف اصلی پهلوانان شاهنامه از کاربرد گواژه‌ها چه بوده است؟
- آیا ابعاد شاخص و منحصر بفردی در گواژه‌های فردوسی پدیدار است؟

پیشینه پژوهش

به طور معمول وقتی سخن از رجزخوانی در شاهنامه فردوسی بمیان می‌آید ذهن مخاطب ناخودآگاه به سوی رزم رستم با اشکبوس کشانی و گفت‌وگوی میان این دو پهلوان سوق می‌یابد، در حالی که این همه مطلب نیست. با مطالعه منابع مربوط به شاهنامه که نام برخی در پایان مقاله آمده، آشکار می‌شود که تنها در یکی دو منبع، به اجمال به رجزخوانی و گواژه زنی در شاهنامه اشاره شده که شاهد مثال هم رزم رستم با اشکبوس یا رستم با اسفندیار است. البته مقاله ای هم با عنوان رجزخوانی در شاهنامه از غلامعلی فلاح، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی چاپ شده است، اما از آنجا که در هیچ یک به طور خاص و با بیان جزئیات به گواژه زنی‌های شاهنامه پرداخته نشده است، جستار حاضر را می‌توان نخستین گام در این بخش از پژوهش‌های حماسی بشمار آورد که با نگاهی نظام‌مند به تحلیل ابعاد مختلف ساختاری و محتوایی این قابلیت کلامی در متن حماسی شاهنامه می‌پردازد. بویژه آن که تحلیل قابلیت‌های زبانی، بلاغی، روان‌شناسانه و اخلاقی مندرج در روش تحقیق این پژوهش در دیگر بررسی‌ها دیده نشد.

۱. معنا و مفهوم گواژه

در کتب مختلف لغت، معانی گوناگونی برای گواژه و استهزا بیان شده است از جمله؛ «با کسی تمسخر کردن و ریشخند نمودن، ...» (آندراج: ذیل استهزا) بر کسی خندیدن، فسوس [کردن یا داشتن]، دست انداختن، تهکم و طنز، ضعیف و حقیر شمردن [یا] انکار چیزی [یا کسی] کردن (دهخدا: ذیل استهزا). محققان واژه‌شناس، استهزا را از ماده «هزه» و مترادف با تمسخر و تحقیر دانسته‌اند و گفته‌اند: «استهزا یعنی

انسان با هر وسیله‌ای، دیگری را تحقیر کند و در طلب آن باشد.» (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۵۶)

«کلمه گواژه در فرهنگ‌ها به معنی طعنه و سرزنش و گواژه زدن به معنی نکوهیدن و بدگویی کردن آمده است. ظاهراً این واژه از پیشوند گ و کلمه واژه ترکیب یافته است. «گ» بر سر پاره‌ای از کلمات درآمده معنای آنها را به ضد مفهوم اولیه‌شان دگرگون می‌کند. از این دست است «گمان» که از گ به علاوه مان = اندیشیدن و «گجسته» که از گ به اضافه جسته = برخاسته است و کاملاً ضد معنی خجسته یعنی خوب برخاسته و خوشایند را تداعی می‌کند.» (سرآمی، ۱۳۸۳: ۲۷۰) بررسی‌ها نشان می‌دهد فردوسی این کلمه را در مفهوم سخن نیشدار، سرزنش آلود، تحقیرکننده و گاه طنزآمیز بکار می‌برد.

گواژه، دو نمود زبانی و عملی دارد. نوع زبانی آن در میان پهلوانان شاهنامه بسامد بسیار بالایی دارد که در جای خود به انواع آن اشاره خواهد شد. «نوع عملی شامل اشاره، کنایه، تعریض و تقلید حرکات و گفتار می‌شود. به گونه‌ای که بینندگان و شنودگان بالطبع از آن سخن، اشاره یا تقلید بخندند» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۴۸۱).

«استهزاء و گواژه گاه صرفاً برای ایجاد زمینه خوش حالی و سرور خود و دیگران است و گاه از روی شیطننت و برای تقویت روحیه خود و جبران کمبود و شکست خویش یا ناچیز شمردن موفقیت کسی و درهم شکستن روحیه وی و آزار دادن اوست.» (نراقی، ۱۳۸۷: ۵۰۲)

از آن جا که گواژه و استهزا در طبیعت خود، با تحقیر و توهین همراه است، یا چنین صفاتی را تداعی می‌کند و در نتیجه باعث تخریب روحیه مبارزه‌جویی دشمن می‌شود، در میدان‌های جنگ و نبرد، پهلوانان در ضمن رجزخوانی و برشمردن افتخارات خود و قوم و قبیله خویش، به ریشخند و گواژه زنی پهلوان مقابل و خانواده و قوم و تبار او می‌پردازند، تا در پایان به هدف اصلی خود یعنی تضعیف روحیه حریف دست یابند. تأثیر این کاربرد سخن تا حدی است که گاه حریف فرار از کارزار را بر قرار و ماندن ترجیح می‌دهد.

بر پایه آنچه بیان شد و پس از تبیین اصطلاح گواژه، جای‌گاه و کارکرد گواژه زنی‌های پهلوانان شاهنامه بررسی و تحلیل می‌شود.

۲. جای گاه گوازه زنی و استهزا در شاهنامه

از میان داستان‌های بخش پهلوانی شاهنامه، فردوسی در دوازده داستان خود از گوازه زنی استفاده کرده است. این داستان‌ها عبارتند از: «کاموس کشانی، رستم و اسفندیار، سهراب، فرود و سیاوش، دوازده رخ، هفت‌خوان اسفندیار، منوچهر، رفتن کیکاووس به مازندران، خاقان چین، رزم کاووس با شاه هاماوران، سیاوش، بیژن و منیژه» که به ترتیب داستان "کاموس کشانی"، داستان "رستم و اسفندیار" و داستان "سهراب" سهم بیشتری نسبت به داستان‌های دیگر دارند. در یک نگاه کلی می‌توان گوازه‌های فردوسی را در دو محور ساخت و محتوا بررسی کرد که شامل موارد زیر است:

- هدف و محتوای گوازه

- بلاغت و زیبایی‌شناسی آن نظیر؛ لحن کلام و کاربرد جملات انشایی

- ابعاد روان‌شناختی مستتر در هر یک، نظیر؛ حالات و رفتار پهلوانان و

حریفانشان.

در بیش‌تر موارد، هدف اصلی گوازه زنی‌ها حفظ و تقویت نیروی فردی و در عین حال تضعیف روحیه جنگاوری حریف است. علاوه بر این عوامل دیگری را می‌توان زمینه ساز استهزا و گوازه‌های شاهنامه دانست: پاسخ به رجز خوانی، تصمیم بر انتقام، گریز حریف از میدان نبرد، بی‌خردی طرف مقابل، سرزنش و توبیخ، خشمگینی از حریف و یا ضعف بدنی او. بلاغت کلام و مهارت فردوسی در کاربرد متنوع و متعدد گوازه‌ها در خور توجه است. به طور مثال پهلوان ضمن برشمردن توانایی‌های فردی خود دلآوری و مردانگی حریف را به سخره می‌گیرد، یا با حالتی تحقیرآمیز او را دلداری می‌دهد و یا حتا وی را لایق ترحم می‌بیند و امر به زنهار خواستن می‌کند. گاه حریف را زن خطاب کرده و بدین ترتیب مردانگی وی را زیر سوال می‌برد. یا در مواردی دشمن به حیوان تشبیه می‌شود و گاهی هم مادر و چرخ و اختر به حال او گریان و مویه کنان می‌شوند.

از دیگر موارد قابل بررسی؛ حالات متنوع پهلوانان در آغاز گوازه زنی هاست: گاه پهلوان با لحن پرسش و طرح سؤال عرصه را بر حریف تنگ می‌سازد و گاهی با خنده‌های تمسخرآمیز و گوازه آلود و یا افسوس خوردن بر حریف به استقبال او می‌رود تا در همان ابتدای کار از روحیه دلآوری وی بکاهد. در همین زمینه عملکرد رستم متمایز و شاخص است. وی در بیش‌تر موارد با حفظ خونسردی و آرامش خود و گاه حتا با خنده ای ملیح از سر اعتماد به نفس، حریف را مورد استهزا قرار می‌دهد.

آنچه در قالب ویژگی گواژه‌های شاهنامه به صورت کلی و فهرست‌وار بیان شد، در این بخش، به تفصیل مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد. برای پرهیز از کلی‌گویی و تحلیل و تبیین دقیق و مستند این موضوع در بخش پهلوانی شاهنامه و از آن‌جا که در جای جای این اثر حماسی با ظرایف و دقایق ادبی، بلاغی و روان‌شناختی آن روبه‌رو هستیم، نیز ضرورت توصیف و تحلیل طرفین گواژه و فضا، مکان و زمان آن شیوه بررسی و تحلیل در پژوهش حاضر؛ بر اساس ذکر نمونه‌ها و مصادیق موجود صورت گرفته، در پایان به ارائه نتایج حاصل می‌پردازیم.

در نگاه اول باید، گواژه‌های شاهنامه را به دو گونه کلی تقسیم کرد:

۱. فرد مورد خطاب قرار می‌گیرد.

۲. خانواده و نژاد فرد مورد خطاب قرار می‌گیرد.

البته از آن‌جا که رستم نقشی شاخص و گاه منحصر بفرد در گواژه زنی حریفان دارد، در این پژوهش گواژه‌های مربوط به وی در بخش مجزایی به تفصیل تحلیل می‌شود.

الف: گواژه زنی به خود فرد

در این نوع از گواژه نیروی فردی، توان رزمی، قابلیت‌های شخصی، سلاح‌های جنگی و حتا تاج و تخت فرد به سخره گرفته می‌شود. گاه نیز حریف، زن یا دیوانه خطاب شده و یا به حیوانات تشبیه می‌شود.

یک. نخستین نمونه از این نوع گواژه، در برخورد منوچهر با سلم آمده است. آن‌جا که سلم در حال فرار از کارزار است و منوچهر در حالی که او را بیدادگر شوم می‌خواند با گواژه و تمسخر، از تاج و تختی که به ارمغان آورده آگاهش می‌کند:

رسید آنگهی تنگ در شاه روم	خروشید کای مرد بیداد شوم
بکشستی برادر ز بهر کلاه	کله یافتی چند پویی به راه؟
کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت	به بار آمد آن خسروانی درخت

(فردوسی، ۱۳۱۴، ج ۱: ۱۲۹)

در این نمونه و نظایر آن، پهلوان با خشونت نسبت به حریف و با هدف انتقام از وی گواژه را آغاز می‌کند. فردوسی برای نشان دادن این خشم از قرینه ای نظیر فعل «خروشید» بهره می‌جوید، هم‌چنین با آوردن جمله‌ای خبری در بیت سوم با مفهومی طعنه آمیز ظرافت و بلاغت خاصی را در انتقال مفهوم مورد نظر خود، بکار می‌برد. دو. در داستان رزم کاووس با شاه هاماوران، هنگامی که کاووس به کمک عقاب‌ها قصد رفتن به آسمان دارد و در این راه ناکام می‌ماند، گودرز که چنین کارهایی را نشانه

نادانی و بی‌خردی او می‌داند، با گوازه‌زنی، بیمارستان را برای او شایسته‌تر می‌بیند تا شارستان:

بدو گفت گودرز بیمارستان	تورا جای زیباتر از شارستان!
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد	سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
کشیدی سپه را به مازندران	نگر تا چه سختی رسید اندران
دگر باره مهمان دشمن شدی	صنم بودی اکنون برهن شدی
به گیتی جز از پاک یزدان نماند	که منشور تیغ تو را برنخواند
به جنگ زمین سر به سر تاختی	کنون باسماں نیز پرداختی؟! (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۴)

یکی از مواردی که «شاه» مخاطب گوازه‌های پهلوان قرار می‌گیرد، این جاست؛ شاه کاووسی که رای خود را با کسی در میان نمی‌گذارد، از رنج و سختی‌های گذشته تجربه نمی‌گیرد و اینک قصد سفر به آسمان‌ها دارد، توسط پهلوان گودرز و با کلامی گوازه‌آمیز مورد سرزنش قرار می‌گیرد. در این نمونه، سرزنش و توبیخ زمینه ساز گوازه می‌شود. اما استفاده از مفهوم کنایی «صنم بودی اکنون برهن شدی» و هم‌چنین حالت پرسشی آمیخته به طعنه در بیت آخر سبب شده که مفهوم اصلی گوازه که سرزنش شاه است بی‌هیچ توهینی منتقل شود. این بلاغت گفتار و القای دقیق مقصود را باید حاصل قابلیت‌های ادبی و روان‌شناختی فردوسی در مقام گوینده‌ای بلیغ و داستان‌سرایی توانمند دانست.

سه. نوع دیگری از گوازه در داستان سهراب آمده است؛ پس از آنکه گردآفرید سهراب را لایق خود نمی‌داند با به سخره گرفتن نژاد وی و پیشنهاد فرمانبرداری به او، نیروی فردی اش را هم ناایمن جلوه می‌دهد:

تورا بهتر آید که فرمان کنی	رخ نامور سوی توران کنی
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش!
	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۹)

بدیهی است، استفاده از مفهوم کنایی در ضرب‌المثل «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش» بر انتقال سریع‌تر مفهوم گوازه افزوده است.

چهار. در ادامه زمانی که سهراب به سمت سپاهیان ایران یورش می‌آورد و کسی را هم‌آورد خود نمی‌بیند، با لحنی گوازه‌آمیز بر کیکاووس خروشیده، او را حتا در خور چنین نامی نمی‌بیند:

چنین گفت با شاه آزاد مرد	که چون است کارت به دشت نبرد!؟
چرا کرده‌ای نام کاووس کی؟!؟	که در جنگ نه تاو داری نه پی!
تنت را بدین نیزه بریان کنم	ستاره بدین کار گریان کنم
	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۲۰)

این بار هم خشم زمینه ساز گواژه، لحن کلام پهلوان، پرسشی و هدف از گواژه تحقیر نام و القاب حریف است.

پنج. در همین داستان، وقتی رستم از ضربه گرز سهراب در مقابل دیدگان او به خود می‌پیچد، در واقع زمینه به استهزا گرفتن وی توسط سهراب فراهم می‌شود:

بخندید سهراب و گفت ای سوار به زخم دلیران نه‌ای پایدار
به رزم اندرون رخش گویی خرس‌ت! دو دست سوار از همه بترست
اگر چه گوی سرو بالا بود جوانی کند پیر، کانا بود!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۲۵)

آشکار است که با کاربرد فعل «خندیدن» (بخندید سهراب) و تشبیه رخس - که برای رستم، ارزش فراوانی دارد - به خر، داستان در جهت تضعیف هر چه بیش‌تر نیرو و توان رستم و رخس او و قدرتمند نشان دادن سهراب پیش می‌رود. نیز در مصراع آخر تعبیر مثل گونه «کانا بودن پیری که جوانی می‌کند»، نوعی گواژه غیر مستقیم اما توهین آمیز را به ذهن مخاطب تداعی می‌کند.

شش. در داستان سیاوش نوعی دیگر از گواژه پدیدار است؛ وقتی گیو در میدان نبرد با پیران روبه‌رو می‌شود، پس از برشمردن توانایی‌های خود، پیران را تحقیر و به زنان تشبیه می‌کند:

من اندر فرارز و تو اندر نشیب تو اندر شتاب و من اندر شکیب
نمودی به من پشت همچون زنان! برفتی غریوان و مویه‌کنان
تو را خود همی‌مرد باید چو زن میان یلان لاف مردی مزن
به سان زنان مرد باید تو را! کجا مرد دانا ستاید تو را؟
کزین ننگ تا جاودان مهتران بگویند با رود رامش‌گران
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۵۸)

در این نمونه از تکرار مفهوم تشبیه کردن به زنان و نسبت دادن ویژگی‌هایی چون «غریوان و مویه‌کنان» رفتن که خاص زنان است، جهت تضعیف هر چه بیش‌تر روحیه دلاوری حریف استفاده شده و در کنار آن استفاده از جملات انشایی و عاطفی متعدد بر ظرافت و زیبایی مقصود مورد نظر فردوسی و تأثیر درونی آن افزوده است.

هفت. در داستان فرود و سیاوش، پس از آنکه طوس برای گرفتن انتقام داماد و پسر خود، آشفته و خشمگین از کوه به سمت فرود بالا می‌رود، فرود به اشاره تخوار اسب او را از پای در می‌آورد. طوس که پیاده به جنگ نمی‌پردازد، ناگزیر سپر بر سر کشیده، به لشکرگاه باز می‌گردد. سپس فرود به استهزای وی زبان می‌گشاید:

گواژه همی‌زد پس او فرود که این نامور پهلوان را چه بود
که ایدون ستوه آمد از یک سوار چگونه چمد در صف کارزار؟!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۵۴)

در این نمونه، فرارِ حریف از کارزار زمینه ساز گواژه شده است. هم‌چنین کلام گواژه آمیز با جملهٔ پرسشی بر زبان فرود جاری می‌شود تا با استفاده از تأثیر قالب پرسش در جلب توجه و اندیشهٔ مخاطب، مفهوم و ساختار آن را برجسته تر کند. نکتهٔ درخور توجه کاربرد تعبیر «گواژه زدن» از سوی فردوسی است.

هشت. فردوسی در همین داستان، نمونه‌ای دیگر از گواژه را آورده است که در آن فرود مورد استهزا قرار می‌گیرد. هنگامی که بیژن با اجازه پدر و با گرفتن اسبی نیرومند و کوه‌پیما برای انتقام از فرود به طرف او حرکت می‌کند، با آنکه فرود با تیری اسبش را از پا درمی‌آورد تا مگر همچون دیگر پهلوانان باز گردد، اما بیژن سپر بر سر کشیده، پیاده خود را به فرود می‌رساند و به او حمله می‌برد. فرود هم که تاب مقاومت ندارد به قلعه می‌گریزد و مورد استهزای بیژن قرار می‌گیرد:

خروشید بیژن که ای نامدار ز مردی پیاده دلیر و سوار
چنین بازگشتی و شرمت نبود؟! دریغ آن دل و نام جنگی فرود!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۶۱۱)

در این نمونه هم انتقام و فرار حریف از کارزار زمینه ساز گواژه می‌شود و پهلوان با حالتی خشم آلود بر حریف می‌خروشد و در قالب پرسش، نام او را به سخره می‌گیرد. تنها تفاوت این دو نمونه نقش فرود است. با این توضیح که در یکی گوینده گواژه و در دیگری مخاطب گواژه است. نکتهٔ آنکه؛ در هر دو موضوع گریز پهلوان از میدان مبارزه است. این کاربرد مکرر و متنوع، نشان می‌دهد؛ گواژه یکی از اصلی‌ترین ابزارهای بیانی فردوسی است. نمونه بعدی هم استنباط محقق را مؤکد می‌کند. هنر و مهارت فردوسی در داستان‌پردازی و سخنوری تا آن جاست که در نمونهٔ پس از این خود بیژن مورد استهزا قرار می‌گیرد:

نه. بیژن با اجازهٔ پدر، زره سیاوش را بر تن کرده، به مقابله با پلاشان می‌رود. در این صحنه از داستان، پلاشان با استهزا و گواژه بیژن را که خود در نمونه پیشین فرود را به استهزا گرفته بود، مورد خطاب قرار می‌دهد:

یکی بانگ برزد به بیژن بلند منم گفت شیر اوژن و دیو بند
بگو آشکارا که نام تو چیست؟ که اختر همی بر تو خواهد گریست!
(همان: ۶۹)

باز هم پهلوان با لحن پرسش و این بار با سوال از نام حریف به استقبال او می‌آید. پرسشی که نه برای دانستن بلکه با غرض ثانوی تحقیر و استهزاست. چرا که به خوبی از نام حریف خود آگاه است. هم‌چنین با اشاره به گریستن اختر به حال وی قصد دارد تا او را تهدید به سرانجامی شوم کرده و از روحیه جنگی اش بکاهد.

ده. در جنگ کاسه رود، وقتی تژاو، داماد افراسیاب، در گروگرد با گروهی از سپاهیان خود به جنگ با سپاه ایران می‌آید، و در مقابل گیو شروع به رجز خواندن نموده، خود را مرزبان و داماد شاه توران و از نژاد ایران می‌داند، گیو با ریشخند پاسخ او را می‌دهد:

بدو گفت گیو این که گفתי مگوی! که تیره شود زمین سخن آبروی
از ایران به توران که دارد نشست؟ مگر خوردنش خون بود گر کبست
اگر مرزبانی و داماد شاه چرا بیشتر زمین نداری سپاه؟!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۷۶)

این از جمله مواردی است که زمینه ساز گواژه زنی، پاسخ به رجز خوانی حریف است که از قابلیت‌های بلاغی دو نوع انشایی جمله یعنی نهی و پرسش بهره برده است. یازده. این نمونه از گواژه، بیانگر تنوع کاربرد آن در شاهنامه است. به عبارت دیگر گواژه فقط در اثنای مبارزات تحقق نمی‌یابد بلکه جایی هم که مبارزه‌ای شکل نمی‌گیرد، می‌تواند کاربرد داشته باشد: در داستان دوازده رخ، وقتی که هومان از درنگ سپاه ایران و توران در برابر هم خسته می‌شود، نزد یکایک سرداران سپاه ایران از جمله رهام و فریبرز رفته و آن‌ها را به مبارزه می‌طلبد. اما ایشان هومان را به سوی گودرز هدایت می‌کنند. گودرز نیز در پاسخ به او می‌گوید که بهتر است با افتخار به لشکرگاه خود بازگردد و نبرد را برای روزی دیگر بگذارد. در مقابل، هومان پاسخی گواژه آلود به گودرز می‌دهد و ضمن به سخره گرفتن سلاح او، وی را ترک می‌کند:

چنین پاسخ داد هومان که بس به گفتار بینم تو را دسترس
بدین تیغ کاندلر میان بسته‌ای گیا بُر که از جنگ خود رسته‌ای!
بدین گرز جویی همی کارزار که بر ترگ و جوشن نیاید به کار!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۴)

دوازده. گودرز هم در پاسخ، او را به روباهی پیر تشبیه می‌کند و چنین می‌گوید:
شما هم به کردار روباه پیر به بیشه دراز بیم نخچیر گیر
همی چاره سازید و دستان و بند گریزان ز گرز و سنان و کمنند
دلیری مکن جنگ ما را مخواه که روباه با شیر ناید به راه!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۶ و ۱۱۵)

آنچه در این جا به زیبایی کلام و انتقال سریع مفهوم گواژه کمک می‌کند، استفاده از آرایه‌های تشبیه و استعاره است.

سیزده. در ادامه و در پایان جنگ دوازده رخ، وقتی پیران از گودرز شکست می‌خورد و چاره را در فرار به سمت کوهسار می‌بیند، گودرز با لحنی گواژه آمیز او را خطاب قرار می‌دهد:

فغان کرد کای نامور پهلوان
 به کردار نخچیر در پیش من
 نیامد ز لشکر تو را یار کس
 کجاست آن همه زور و مردانگی؟
 ستون گوان، پشت افراسیاب
 زمانه ز تو زود برگاشت روی
 چو کارت چنین گشت، زنهار خواه
 چه بودت که ایدون پیاده دمان
 کجاست آن سپاه ای سرانجمن؟
 وز ایشان نبینمت فریاد رس؟
 سلیح و دل و گنج و فرزانگی؟
 کنون شاه را تیره گشت آفتاب
 به هنگام کینه تو چاره مجوی
 بدان تات زنده برم پیش شاه
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۵، ۲۰۲ و ۲۰۱)

در این نمونه هم فرار حریف از میدان نبرد زمینه ساز گوازه شده و استفاده از بسامد بالای پرسش و نیز آرایه تشبیه، جلوه مؤثرتری به آن بخشیده است.

چهارده. نمونه دیگری از گوازه در داستان هفتخوان اسفندیار آمده است. ویژگی خاص این نمونه کاربرد شاخص طنز است. البته طنزی که مفید معنای تمسخر و تحقیر است: پس از آنکه سپاه ایران به فرماندهی پشوتن به رویین دژ حمله می‌آورند، ارجاسپ از هیاهوی مردم بیدار شده، هنگامه‌ای برپا می‌بیند، اما وقتی از خوابگاه خود بیرون می‌آید با اسفندیار که در لباس بازرگان به دژ راه یافته بود، روبه‌رو می‌شود. اسفندیار نیز به طعنه به او می‌گوید که این مرد بازرگان هدیه‌ای لهراسپی که مهر گشتاسپی بر آن نهاده شده برایش آورده است و سپس شمشیرش را حواله سر ارجاسپ می‌کند:

بجست از در کاخ اسفندیار
 بدو گفت کز مرد بازارگان
 یکی هدیه آرمست لهراسپی
 به دست اندرش تیغ زهرآبدار
 بیایی کنون تیغ و دینارگان!
 نهاده بر او مهر گشتاسپی
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۶، ۲۰۳)

پانزده. پس از آنکه الوای توسط نوش آذر کشته می‌شود و زواره انتقام او را می‌گیرد، فرامرز نیز مهنوش را از پای درمی‌آورد. همین‌که خبر کشته شدن فرزندان اسفندیار به او می‌رسد با حالت خشم رستم را پیمان شکن می‌خواند. رستم سوگند یاد می‌کند که دستور جنگ نداده است. اما اسفندیار با استهزا پاسخ او را می‌دهد:

چنین گفت با رستم اسفندیار
 بریزیم، ناخوب و ناخوش بود
 توای بد نشان چاره خویش ساز
 بر رخش با هر دو رانت به تیر
 بدان تا کس از بندگان زین سپس
 وگر زنده مانی ببندمت چنگ
 که: بر کین طاووس نر خون مار
 نه آیین شاهان سرکش بود
 که آمد زمانت به تنگی فراز
 بر آمیزم اکنون، چو با آب شیر
 نجویند کین خداوند کس
 به نزدیک شاهدت برم بی درنگ
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۶، ۲۸۶ و ۲۸۵)

در این مورد هم تصمیم بر انتقام خشم به بار می‌آورد و زمینه ساز گوازه می‌شود

با این وجه شاخص که گواژه بیش از آن که مفهوم استهزا داشته باشد، مفید معنای تهدید است. ضمن آن که استفاده از آرایه ادبی استعاره در بیت اول بر انسجام و زیبایی کلام افزوده است.

شانزده. پس از آن، دو پهلوان کمان به دست گرفته، تیرباران آغاز می‌شود. در این واقعه تن رخس و رستم مجروح می‌شود. اسفندیار هم با خنده‌ای تمسخرآمیز او را به روباهی تشبیه و به ادامه مبارزه دعوت می‌کند:

بخندید چون دیدش اسفندیار	بدو گفت کای رستم نامدار!
چرا گم شد آن نیروی پیل مست؟!	ز پیکان چرا پیل جنگی نجست؟!
کجا رفت آن مردی و گرز تو؟!	به رزم اندرون فرّه و برز تو؟!
گر بزان به بالا چرا بر شدی	چو آواز شیر ژیان بشندی؟
چرا پیل جنگی چو روباه گشت؟!	ز رزم چنین دست کوتاه گشت؟
تو آنی که دیواز تو گریان شدی؟!	دد از تف تیغ تو بریان شدی؟!

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۸۷)

در این جا هم حالت خندیدن و استفاده از قالب پرسش مکرر و آرایه تشبیه پدیدار است. علاوه بر این همان صدا زدن حریف با حالتی محترمانه اما طعنه آمیز (ای رستم نامدار!)، که تداعی کننده استعاره تهکمی یا مجاز به علاقه تضاد است، به تأکید لحن گواژه آلود پهلوان و تأثیر آن بر حریف بسیار کمک می‌کند.

ب. گواژه زنی به خانواده و نژاد

در گواژه‌های شاهنامه، آن جا که نژاد و خانواده فرد مورد گواژه قرار می‌گیرد پای پدر، مادر و برادر نیز به میدان مبارزه باز می‌شود و در برخی نمونه‌ها با آن که پهلوان حریف خود را می‌شناسد اما با حالتی از تجاهل هم‌راه با تمسخر از نام و نژاد وی در جهت تحقیر پرسش می‌کند تا او را بی نام و نشان جلوه دهد.

یک. نخستین نمونه از این نوع گواژه، آن جاست که منوچهر توسط تور به استهزا گرفته می‌شود. آن گاه که خبر حرکت منوچهر برای نبرد می‌رسد، تور به واسطه قباد پیغامی به او می‌دهد و در این پیغام منوچهر را شاهی بی‌پدر و در واقع بی‌نژاد خطاب می‌کند. در اصل هدف وی، تحقیر کردن و خوار نمودن منوچهر شاه است:

یکایک طلایه پیامد قباد	چو تور آگهی یافت آمد چو باد
بدو گفت نژد منوچهر شو	بگویش که ای بی‌پدر شاه نو
اگر دختر آمد ز ایرج نژاد	تو را تیغ و کوپال و جوشن که داد؟!

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۲۰)

ظرافت کار در این است که علاوه بر استفاده از قالب پرسش و گوازه زنی به خانواده حریف، با فرستادن یک واسطه یا پیغام رسان، صبغه تحقیر هم بیش تر می شود. دو سهراب نیز به عنوان یکی از پهلوانان شاهنامه، دشمنان و مخالفان خود را به استهزا می گیرد. نمونه آن را می توان در برخورد او با هجیر دید؛ آن جا که سهراب به دژ سپید نزدیک می شود و هجیر تازان به سمت دشت نبرد به حرکت درمی آید:

چو سهراب جنگ آور او را بدید
برآشفست و شمشیر کین برکشید
چنین گفت با رزم دیده هجیر
که تنها به جنگ آمدی خیره خیر؟!
چه مردی و نام و نژاد تو چیست؟
که زاینده را بر تو باید گریست!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۳)

و این چنین، سهراب با کلامی در قالب پرسش با بی نام و نشان جلوه دادن هجیر و نیز به گریه نشانیدن زاینده اش به حال او، در پی تضعیف روحیه جنگاوری وی و همزمان، برتر نشان دادن خود و نژادش است.

سه. در جای دیگر خود سهراب هدف تیر استهزا قرار می گیرد. وقتی گردآفرید با نیرنگ، از نبرد با سهراب، نجات می یابد و خود را به بالای دژ می رساند، با لحنی تمسخرآمیز با سهراب سخن گفته، نژاد خود را از نژاد او برتر می داند:

بخندیید بس یار گردآفرید
به باره برآمد، سپه بنگرید
چو سهراب را دید بر پشت زین
چنین گفت: کای شاه ترکان چین!
چرا رنجه گشتی؟! کنون باز گرد
هم از آمدن هم ز دشت نبرد...
بخندیید و او را به افسوس گفت
که: ترکان ز ایران نیابند جفت!
چنین بود، روزی نبودت زمن
بدین درد غمگین مکن خویشتن
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۹ و ۱۸۸)

و بدین گونه با خنده های تمسخرآمیز و افسوس خوردن بر سهراب (در جهت القای بیشتر مفهوم گوازه)، ضمن دلداری دادن او با لحنی طعنه آمیز، وی را ضعیف و نالایق جلوه می دهد تا از روحیه دلآوری او بکاهد. این از ظرایف زبان شاهنامه و دقایق داستان سرایی فردوسی است که سهراب هم مورد گوازه قرار می گیرد.

چهار. در داستان کاموس کشانی، وقتی طوس از هومان می خواهد که با برادرش پیران و دیگر بستگان، روی سوی ایران نهند و در پناه کی خسرو آیند، سخن میان این دو پهلوان به درازا می کشد و همین امر موجب آشفتن شدن گیو می شود، پس به طوس می گوید که این ترک فریبکار با سخنان بیهوده خود، ما را از جنگ بازداشته است. در مقابل هومان نیز به خشم می آید و ضمن پاسخ به گیو، او را مورد استهزا و طعنه خود قرار می دهد و از او می خواهد که سوگوار برادرش باشد نه داور طوس:

چو بشنید هومان برآشفت سخت چنین گفت با گیو بیدار بخت ...
 کس از تخم کشواد جنگی نماند که منشور تیغ مرا برنخواند!
 تو را بخت چون روی آهرمن است به خان تو تا جاودان شیون است ...!
 تو اکنون به مرگ برادر گری چه با طوس نوذر کنی داوری؟!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۳۰)

در این نمونه نیز برآشفتن پهلوان موجب گواژه زنی می‌شود و باز هم سخن در قالب پرسش تبیین می‌گردد تا تأثیر بیش‌تری داشته باشد.

۳. گواژه زنی‌های رستم

پیش‌تر بیان شد که رستم به دلیل اینکه جهان پهلوان است و کم‌ترین تحقیر و توهینی را بر نمی‌تابد، نقش ویژه و مؤثری در استهزا و گواژه زنی حریفان خود دارد. نکات درخور توجه؛ یکی آن‌که، تمامی موارد ذکر شده در بخش پیشین، در گواژه‌های رستم نیز قابل مشاهده است. بدین معنا که رستم از طریق کاربرد گواژه هم حریف و هم خانواده و نژاد وی را مورد استهزا و تحقیر قرار داده است و دیگر این‌که در بیش‌تر موارد خونسردی و آرامش خود را در برابر حریف حفظ می‌کند و هدف او از گواژه زنی صرفاً تحقیر یا تمسخر نیست بلکه گاه کلام و منش وی دارای پیامی اخلاقی و انسانی هم هست که در جای خود اشاره خواهد شد. بر این اساس، گواژه زنی‌های رستم به طور جداگانه بررسی و تحلیل می‌شود:

یک. اولین نمونه از گواژه‌های رستم در داستان رفتن کیکاووس به مازندران پدیدار است. آن‌جا که رستم برای نجات کاووس رفته، دو گوش دشتبان را به دلیل آزار رساندن به رخس می‌برد و دشتبان هم اولاد پهلوان را خبردار می‌کند. اولاد هم که پهلوان نیرومندی است با سپاهش آماده نبرد با رستم می‌شود. رستم در رویارویی با او، برای تضعیف روحیه و تحقیر وی، با گفتاری طنز آلود این اقدامش را بی‌فایده و «گوز بر گنبد افشاندن» می‌خواند:

هرآن مام کو چون تو زاید پسر کفن دوز خوانیمش ار مویسه گرا!
 تو با این سپه پیش من رانده‌ای؟! همی گوز بر گنبد افشانده‌ای!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۰۱)

همان‌طور که آشکار است، در این مورد، استفاده از مفهوم کنایه ضرب‌المثل «گوز بر گنبد افشاندن»، به القای سریع گواژه کمک کرده است.

دو. رستم در نبرد با جویان نیز از چنین شیوه‌ای در جهت تضعیف روحیه جنگی حریف خود بهره می‌گیرد و جویان را قابل‌ترحم و لایق بخشایش خود دانسته، او را به آرامش دعوت می‌کند تا فکر جنگ و نبرد را از سرش بیرون کند:

به جویان چنین گفت کای بدنشان بیفگنده نامت ز گردنکشان
کنون بر تو بر جای بخشایش است نه هنگام آورد و آرامش است!
بگرید تو را آنک زاینده بود فزاینده بود از گزاینده بود!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۱۹)

پیش تر نیز اشاره شد که گاه پهلوان برای استهزای حریف او را لایق ترحم می‌بیند. بدیهی است برای پهلوانان و شخصیت‌های متون حماسی، ترحم و دلسوزی از سوی حریف ننگ و ذلت محسوب می‌شود. این مورد یکی از همین موارد است که رستم با چنین سخنی حریف را تحقیر و روحیه اش را تضعیف می‌کند.

سه. نمونهٔ دیگر، زمانی است که رستم در آمدن به دربار کاووس تأخیر می‌کند و همین امر موجب خشم شاه گشته، دستور می‌دهد او را زنده بر دار کنند. رستم که سرآمد پهلوانان است و تاب چنین خشم بیجایی را ندارد، آشفته می‌شود و شاه را نه تنها ناتوان از مقابله با سهراب می‌داند، بلکه گام را فراتر نهاده و بی‌پرده به کاووس می‌گوید که لایق شهریاری هم نیست:

تہمتن برآشفت با شہریار کہ: چندین مدار آتش اندر کنار
ہمہ کارت از یکدگر بدتر است! تو را شہریاری نہ اندر خورست!
تو سہراب را زندہ بر دار کن پرآشوب و بدخواہ را خوار کن
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۰)

این، از جمله مواردی است که رستم خشمگین می‌شود و نکتهٔ درخور توجه آن که مخاطب وی در این گوازه زنی شاه است نه پهلوان یا حریفی دیگر. چنین کاربرد صریح و جسورانهٔ گوازه تنها دربارهٔ رستم مطرح شده است.

چهار. به جرأت می‌توان گفت که یکی از زیباترین گوازه زنی‌ها و طعنه‌گویی‌های شاهنامه، در داستان کاموس کشانی میان رستم و اشکبوس روی می‌دهد زیرا گوازه‌ها در قالب گفت‌وگویی دوسویه گنجانده شده و از مسیر اندیشهٔ بلیغ فردوسی گذر کرده تا در روایتی حماسی بنشینند: پس از آن که رستم به دلیل گریز رهام از چنگ اشکبوس خشمگین می‌شود، سپاه را به طوس می‌سپارد و خود پیاده به مبارزه می‌رود. اشکبوس همین که چشمش بر تهمتن می‌افتد با طعنه:

بدو گفت خندان کہ نام تو چیست تن بی‌سرت را کہ خواهد گریست!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۹۵)

می‌بینیم که استفاده از قید حالت «خندان» و بیان سخن در قالب پرسش و مهم‌تر، تجاهل‌العارف در معنای منفی آن از سوی اشکبوس، نمایانگر هوشمندی و بلاغت فردوسی در القای مقصود خود است. در مقابل رستم نیز پاسخش را با استهزا می‌گوید:

تهمت‌ن چنین داد پاسخ که نام
 مرا مادرم نام مرگ تو کرد!
 چه پرسی کزین پس نبینی تو کام!
 زمانه مرا پتک ترگ تو کرد!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۲۰۰)

سپس اشکبوس به رستم می‌گوید که بدون اسب سر خود را به باد خواهد داد. اما همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، رستم بی آنکه به روحیه دلاوریش آسیبی برسد، در جهت تضعیف روحیه حریف، باز هم در کمال خونسردی و حفظ آرامش با طعنه پاسخ آن مرد پرخاشجوی را می‌دهد. در این مورد هم استفاده از آرایه استعاره و قالب پرسش، به تأثیر کلام می‌افزاید:

پیاده ندیدی که جنگ آورد؟
 به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
 سوار اندر آیند هر سه به جنگ!
 هم اکنون تو را ای نبرده سوار
 پیاده مرا زان فرستاد طوس
 که تا اسپ بستانم از اشکبوس!
 کشانی پیاده شود همچو من
 ز دو روی خندان شوند انجمن!
 پیاده به از چون تو پانصد سوار
 بدین روز و این گردش کارزار!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۲۰۰)

و در ادامه:

کشانی بدو گفت با تو سلیح
 نبینم همی جز فسوس و مزیح!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۲۰۰)

اما تهمت‌ن هم چنان زبان طعنه و استهزا بر او می‌گشاید:

بدو گفت رستم که تیر و کمان
 بین تا هم اکنون سر آری زمان!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۲۰۰)

پس جهان پهلوان تیری در کمان می‌نهد و بر سینه اسب اشکبوس می‌زند و آن را بر زمین می‌افکند. کشانی هم از پشت زین بر زمین فرود می‌آید. آنگاه باز هم با گوازه‌زنی:

بخندید رستم به آواز گفت
 سزد گر بداری سرش در کنار
 که بنشین به پیش گرانمایه جفت!
 زمانی بر آسایی از کارزار!
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۱۹۶)

سپس اشکبوس خشمناک اما هراسان دست بر کمان می‌برد و تیر بر رستم می‌باراند. اما تهمت‌ن هم چنان خونسرد، با طعنه گویی با او برخورد می‌کند:

به رستم بر آنکه بیارید تیر
 همی رنجه داری تن خویش را
 تهمت‌ن بدو گفت بر خیره خیر
 دو بازوی و جان بد اندیش را!
 (همان)

پنج. نمونه دیگری از گواژه‌های رستم در داستان خاقان چین و خطاب به پهلوانی «چنگش» است. چنگش که برای گرفتن انتقام خون کاموس به میدان آمده از نام و نسب رستم می‌پرسد. اما تهمتن به استهزا پاسخ می‌دهد:

بدو گفت رستم که ای شوربخت	که هرگز مبادا گل آن درخت
کجا چون تو در باغ بار آورد	چو تو میوه اندر شمار آورد
سر نیزه و نام من مرگ توست!	سرت را بباید ز تن دست شست!

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۴، ۲۱۱)

شش. در ادامه همین داستان، وقتی سنگل به مبارزه با رستم می‌آید، برای این که جهان پهلوان را تحقیر و نیرویش را تضعیف کند، او را به طعنه «سگری» می‌خواند. اما در مقابل، رستم نیز با استهزا و گواژه پاسخ او را می‌دهد:

بر سنگل آمد به آواز گفت	که ای بدنژاد فرومایه جفت!
مرا نام رستم کند زال زر	تو سگری چرا خوانی ای بد گوهر؟!
نگه کن که سگری کنون مرگ توست!	کفن بی گمان جوشن و ترگ توست!

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۴، ۲۴۳)

لازم به ذکر است که در اغلب موارد رستم در پاسخ به گواژه زنی یا رجز خوانی حریف به استهزای او می‌پردازد که این خود نشان از رعایت اخلاق پهلوانی از سوی پهلوانان ایران زمین دارد. ضمن این که رستم، بیش تر خود را مرگ حریف می‌نامد. شاید به این دلیل که مرگ برای حریفانش هولناک است و یا این که رستم برای به رخ کشیدن توان خود و تضعیف هرچه بیش تر حریف، آن‌ها را از همان ابتدا مرده می‌پندارد و این تأثیر روحی روانی مخربی بر حریف می‌گذارد که نشان از زیرکی رستم دارد. هفت. در داستان بیژن و منیژه، پس از آن که رستم بیژن را نجات می‌دهد، او را با اشکش و منیژه به ایران می‌فرستد و خود با دیگر گردان به قصر افراسیاب شبیخون می‌زند و تا ایوان او پیش می‌رود. پس بانگ بر او سر می‌دهد و با طعنه و استهزا چنین می‌گوید:

شکستم در بند زندان تو	که سنگ گران بد نگهبان تو
رها شد سر و پای بیژن ز بند	به داماد بر کس نسازد گزند!
تو را رزم و کین سیاوخش بس	بدین دشت گردیدن رخش بس!

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج: ۵، ۷۴)

هشت. در داستان نبرد رستم و اسفندیار، وقتی بهمن به دستور پدرش، اسفندیار نزد رستم می‌آید تا پیام او را به تهمتن بدهد، رستم گورخری بریان می‌کند و بهمن را به همراه زواره و فرامرز بر سر خوان می‌نشاند. اما همین که با اندک خوری بهمن روبه‌رو می‌شود، به گواژه به او می‌گوید که تو با چنین خوراک اندکی، چگونه به هفت‌خوان

رفتگی؟! این گونه گواژه که از سوی رستم رخ می‌دهد آمیخته به طعن و تمسخر و تحقیر نیست بلکه با دیدگاه طنز بیان شده است. این نوع طنز می‌تواند نمایانگر اخلاق مدار بودن گواژه‌های رستم باشد. نیز از کارکردهای متنوع گواژه‌های فردوسی است.

بخندید رستم بدو گفت: شاه ز بهر خورش دارد این پیشگاه؟!
خورش چون بدین گونه داری به خوان چرا رفتی اندر دم هفتخوان؟!
چگونه زدی نیوزه در کارزار چو خوردن چنین داری، ای شهریار؟!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۳۹)

نه. از نمونه‌های دیگر گواژه زنی‌ها در شاهنامه که در قالب گفت‌وگویی دوسویه رخ می‌دهد، میان رستم و اسفندیار است: نخستین مورد وقتی که اسفندیار آمده تا رستم را دست بسته نزد گشتاسپ شاه ببرد، اما تهمتن ضمن اندرز او با لحنی گواژه آمیز پاسخ می‌دهد:

چه نازی بدین تاج گشتاسپی؟ بدین تازه آیین لهراسپی؟
که گفتت برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست چرخ بلند!
که گر چرخ گوید مرا کاین بنوش به گرز گرانش بمالم دو گوش
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۶۲)

در ادامه، وقتی اسفندیار از زور بازوی خود با رستم سخن می‌گوید و این که فردا او را دست بسته نزد شاه خواهد برد، در مقابل:

بخندید رستم از اسفندیار بدو گفت: سیر آیی از کارزار!
کجا دیده‌ای رزم جنگ‌اوران؟! کجا یافتی باد گرز گران؟!
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۶۴)

در این‌جا نیز هم‌راهی گواژه رستم با پند و اندرز، گواهی دیگر بر اخلاق مداری اوست. پس از آن که رستم، اسفندیار را پند و اندرز می‌دهد و پهلوان جوان نمی‌پذیرد و خود را مطیع امر پدر می‌داند، رستم نیز پاسخش را به گواژه می‌دهد:

بدو گفت رستم که: ای شیر خوی تو را گرز چنین آمدست آرزوی
تو را برتگ رخس مهمان کنم سرت را به گوپال، درمان کنم
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۷۰)

و اینگونه رستم حریف مغرور و لجباز خود را لایق تگ رخس خود می‌داند.

البته اسفندیار نیز با بیانی تمسخرآمیز پاسخ او را می‌دهد:

گر از گرز من باد یابد سرت بگرید به درد جگر مادت
و گر کشته آیی به آوردگاه ببندمت بر زین برم نزد شاه
بدان تا دگر بنده باشه ریار نجوید به آوردگاه کارزار
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۷۰)

در ادامه وقتی رستم قصد بازگشت دارد، در آستانه در درنگ کرده، رو به سراپرده سخنانی در جهت تحقیر گشتاسپ بر زبان می‌آورد. پس اسفندیار ناراحت شده، خطاب به رستم سخنان تحقیر آمیز و گوازه آلود بیان می‌دارد:

به رستم چنین گفت کای سر گرای	چرا تیز گشتی به پرده سرای؟
سزد گر بر این بوم زابلستان	نهد دانشی نام غلغلستان
که مهمان چو سیر آید از میزبان	به زشتی برد نام پالیزبان

(فردوسی، ۱۳۱۴، ج: ۶، ص: ۲۷۱)

ده. آخرین نمونه استهزا و گوازه زنی، از زبان رستم و باز هم در قالب پرسش خطاب به اسفندیار بیان می‌شود. زمانی که تیر دو شاخه را بر چشمان اسفندیار می‌زند:

چنین گفت رستم به اسفندیار	که: آوردی آن تخم زفتی به بار
تو آنی که گفتی که رویین تنم؟!	بلند آسمان بر زمین برزنم!؟
من از شصت تو هشت تیر خدنگ	بخوردم، ننالیدم از نام و ننگ
به یک تیر برگشتی از کارزار	بخفتی بر آن باره نامدار

(فردوسی، ۱۳۱۴، ج: ۶، ص: ۳۰۵)

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه شیوه تحقیق و تحلیل این پژوهش است، در ضمن بیان هر یک از نمونه‌های گوازه زنی فردوسی و به اقتضای ویژگی‌های مختلف ظاهری و محتوایی، زبانی و بلاغی و بررسی بسامدها، تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی ارائه شد. اینک بر اساس مجموع آنچه بیان شد و در مقام نتیجه‌گیری کلی و نهایی و با روش کمی و کیفی نتایج زیر ارائه می‌شود:

۱. از میان همه داستان‌های بخش پهلوانی، در ۱۲ داستان گوازه زنی بکار رفته است که در این میان داستان کاموس کشانی با ۸ مورد، بیش‌ترین کاربرد را دارد. جدول شماره (۱) تعداد کاربرد گوازه را در هر داستان نشان می‌دهد که برای هر مورد نمونه‌ای بیان شده است.

نام داستان	تعداد	نمونه	منبع
کاموس کشانی	۸	مرا مادرم نام مرگ تو کرد/ زمانه مرا پتک ترگ تو کرد!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۹۵)
رستم و اسفندیار	۷	گر از گرز من باد یابد سرت/ بگرید به درد جگر مادرت	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۷۰)
سهراب	۶	نباشی بس ایمن به بازوی خویش/ خورد گاو نادان ز پهلوی خویش!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۹)
فرود و سیاوش	۳	بگو آشکارا که نام تو چیست؟ / که اختر همی بر تو خواهد گریست!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۶۹)
دوازده رخ	۳	دلیری مکن جنگ ما را مخواه/ که روباه با شیر ناید به راه!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۵)
هفت خوان اسفندیار	۳	بر رخس با هر دو رانت به تیر/ برآمیزم اکنون، چو با آب شیر	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۸۵)
منوچهر	۲	بکشتی برادر ز بهر کلاه/ کله یافتی چند پویی به راه؟	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۲۹)
رفتن کیکاووس به مازندران	۲	تو با این سپه پیش من رانده‌ای؟! / همی گوز بر گنبد افشانه‌ای!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۰۱)
خاقان چین	۲	سر نیزه و نام من مرگ توست! / سرت را بیاید ز تن دست شست!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۱۱)
رزم کاووس با شاه هاماوران	۱	بدو گفت گودرز بیمارستان/ تو را جای زیباتر از شارستان!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۴)
سیاوش	۱	نمودی به من پشت همچون زنان! / برفتی غریوان و مویه‌کنان	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۵۸)
بیزن و منیژه	۱	تو را رزم و کین سیاوخش بس/ بدین دشت گردیدن رخس بس!	(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۷۴)

جدول شماره (۱)

۲. آشکار شد هدف اصلی از گواژه زنی شخصیت‌های داستان فردوسی؛ حفظ نیروی فردی و در عین حال تضعیف روحیه جنگاوری دشمن بوده است. اما در کنار این هدف، دلایل خاص دیگری هم زمینه ساز گواژه زنی بوده که در جدول شماره (۲) تعداد کاربرد آن‌ها و نیز نمونه‌ای از هریک ذکر شده است.

منبع	نمونه	تعداد	دلیل گوازه زنی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۳۹)	بخندید رستم از اسفندیار/ بدو گفت: سیر آیی از کارزار! کجا دیده‌ای رزم جنگاوران؟! / کجا یافتی باد گرز گران!؟	۱۵	پاسخ به رجزخوانی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۵۴)	گوازه همی زد پس او فرود/ که این نامور پهلوان را چه بود که ایدون ستوه آمد از یک سوار / چگونه چمد در صف کارزار!؟	۸	انتقام
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۵۴)	خروشید بیژن که ای نامدار/ ز مردی پیاده دلیر و سوار چنین بازگشتی و شرمت نبود؟! / دریغ آن دل و نام جنگی فرود!	۶	گریز از کارزار
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۴۳)	نگه کن که سگری کنون مرگ توست! / کفن بی گمان جوشن و ترگ توست!	۵	تحقیر توان جسمی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۰)	تهمتن برآشفت با شهریار / که: چندین مدار آتش اندر کنار همه کارت از یکدگر بدتر است! / تو را شهریاری نه اندر خورست!	۴	خشم و آشفتگی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۴)	به جنگ زمین سر به سر تاختی/ کنون باسماں نیز پرداختی!؟	۱	بی خردی طرف مقابل

جدول شماره (۲)

۳. یکی از زیبایی‌های کاربرد گوازه‌ها در شاهنامه، بیان حالاتی است که فردوسی با ظرافتی خاص و با توجه به مقتضیات موجود و در قالب قرینه‌هایی دال بر مقصود مورد نظر خود، به کلام گوازه آمیز پهلوانان می‌افزاید و اینگونه تأثیر و القای کلامش را بیش‌تر می‌کند. حالاتی همچون خنده‌های تمسخرآمیز یا افسوس خوردن بر حریف و یا سؤالاتی تجاهل‌العارف گونه در مورد نام و القاب و نژاد حریف. در این میان بسامد بالای پرسش نشان دهنده میزان تأثیر زیاد آن در انتقال مفهوم گوازه است. جدول شماره (۳) نشان دهنده میزان کاربرد این حالات است که برای هر کدام نمونه‌ای ذکر شده است.

منبع	نمونه	تعداد	حالت گواژه زننده
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۲۰)	چرا کرده‌ای نام کاووس کی؟! که در جنگ نه تاو داری نه پی!	۲۰	در قالب پرسش
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۲۵)	بخندید سهراب و گفت ای سوار به زخم دلیران نه‌ای پایدار	۸	در حال خندیدن
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۸)	بخندید و او را به افسوس گفت که: ترکان ز ایران نیابند جفت!	۲	در حال افسوس خوردن

جدول شماره (۳)

۴. دیگر ظرافت و مهارت فردوسی در تنوع کارکرد گواژه هاست که با استفاده از ابزارهای مختلف بلاغی، ادبی و کلامی، تنوع خاصی به سخن بخشیده است. این تنوع و تعداد کاربرد هر کدام با ذکر نمونه در جدول شماره (۴) تبیین شده است.

منبع	نمونه	تعداد	نوع گوازه زنی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۲۰)	بدو گفت نزد منوچهر شو / بگویش که ای بی پدر شاه نو اگر دختر آمد ز ایرج نژاد/ تو را تیغ و کوپال و جوشن که داد!؟	۶	تحقیر نام و القاب و نژاد
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۵)	شما هم به کردار روباه پیر/ به بیشه در از بیم نخچیر گیر همی چاره سازید و دستان و بند/ گریزان ز گرز و سنان و کمند	۶	تشبیه به حیوانات
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۰۱)	کجات آن همه زور و مردانگی؟/ سلیح و دل و گنج و فرزانیگی؟	۵	تحقیر نیروی فردی حریف
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۶۹)	بگو آشکارا که نام تو چیست؟/ که اختر همی بر تو خواهد گریست!	۵	گریان ساختن مادر یا چرخ و اختر
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۹)	نباشی بس ایمن به بازوی خویش/ خورد گاو نادان ز پهلوی خویش!	۳	استفاده از مفهوم کنایی (ضرب المثل)
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۶)	دلیری مکن جنگ ما را مخواه / که روباه با شیر ناید به راه!	۲	استعاره
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۳۹)	که گفتت برو دست رستم ببندد! / نبندد مرا دست چرخ بلند! که گر چرخ گوید مرا کاین بنوش / به گرز گرانش بمالم دو گوش	۲	برشمردن توانایی‌های فردی
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۱۹)	کنون بر تو بر جای بخشایش است / نه هنگام آورد و آرامش است!	۲	ترحم و دلسوزی بر حریف
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۸)	چو سهراب را دید بر پشت زین / چنین گفت: کای شاه ترکان چین! چرا رنجه گشتی؟! کنون باز گرد / هم از آمدن هم ز دشت نبرد...	۱	دلداری برای تحقیر
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۵۸)	نمودی به من پشت همچون زنان! / برفتی غریوان و مویه‌کنان	۱	تشبیه به زنان
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۱۴)	بدین تیغ کاندلر میان بسته‌ای / گیا بُر که از جنگ خود رسته‌ای	۱	تحقیر سلاح
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۴)	بدو گفت گودرز بیمارستان / تو را جای زیباتر از شارستان!	۱	تشبیه به دیوانگان

جدول شماره (۴)

۵. مخاطب اغلب گواژه زنی‌های فردوسی یک پهلوان است. تنها در ۵ مورد شاه، مخاطب گواژه قرار می‌گیرد: از این ۵ مورد: ۳ مورد مربوط به کیکاووس، ۱ مورد مربوط به افراسیاب و ۱ مورد مربوط به منوچهر است:

کیکاووس:

«بدو گفت گودرز بیمارستان تو را جای زیباتر از شارسنتان!..»
(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۲: ۱۵۴)

منوچهر:

«بدو گفت نژد منوچهر شو اگر دختر آمد ز ایرج نژاد
بگوش که ای بی‌پدر شاه نو تو را تیغ و کویال و جوشن که داد!؟»
(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۱: ۱۲۰)

افراسیاب:

«اگر مرزبانی و داماد شاه چرا بیشتر زین نداری سپاه!؟»
(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۴: ۷۶)

در مجموع باید گفت، هرچند گاه استهزا و گواژه زنی در زمره منش‌های نیک پهلوانان بشمار نمی‌آید، اما باید دانست پهلوانی که نماینده یک قوم و یک سرزمین است و جز دفاع از مرز و بوم و مردمان خویش هدفی دیگر در سر نمی‌پروراند برای تضعیف روحیه جنگی دشمن و رسیدن به این هدف، حتا از ابزاری به نام گواژه یاری می‌گیرد و در این راه هم خود حریف، هم سلاح و ابزار جنگی و یا تاج و تخت او و هم خانواده و نژاد و تبارش به سخره گرفته می‌شود. گاه به حیوانی ضعیف و ترسو و گاهی هم به زنان و دیوانگان تشبیه می‌شود. همه این‌ها به این دلیل است که برای چنین پهلوانی گواژه زنی آنقدر مهم است که پیش از آغاز مبارزه و یا هر امری که در راستای دفاع از سرزمین و مردمش باشد، از این حربه نهایت استفاده را بکند، حتا اگر مانند رزم رستم و اشکبوس کشانی کلام پیش از مبارزه به درازا کشد. بنابراین گواژه زنی فقط یک بیان تمسخر آمیز نیست، بلکه حربه‌ای کارساز در قالب نوعی جنگ نرم است که در عین تضعیف روحیه دلاوری و جنگاوری حریف (بویژه وقتی سخن از خانواده و نژاد به میان می‌آید)، پهلوان را به هدف نهایی خود نزدیک‌تر می‌کند.

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای، قم: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.
- البرز، پرویز، (۱۳۶۹)، *شکوه شاهنامه در آیین تریبیت و اخلاق پهلوانان*، تهران: دانشگاه الزهرا.
- پادشاه، محمد، (۱۳۶۳)، *فرهنگ آندراج*، تهران: نشر خیام.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، مؤسسه لغت نامه، دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، *۲۱ گفتار درباره شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات نوید.
- رضا، فضل‌ا...، (۱۳۷۲)، *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ریاحی، محمدمین، (۱۳۷۲)، *سرچشمه‌های فردوسی شناسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، *نه شرقی، نه غربی - انسانی*، تهران: امیر کبیر.
- سرّامی، قدمعلی، (۱۳۸۳)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیر کبیر.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۵)، *تفسیرالمیزان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- غزالی طوسی، محمد بن محمد، (۱۳۶۴)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابولقاسم، (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- مداینی، مهدی، (۲۵۳۷)، *شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی*، تهران: انتشارات سازمان جشن هنر.
- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۴)، *تن پهلوان و روان خردمند*، تهران: انتشارات طرح نو.
- مصطفوی، حسن، (۱۳۸۵)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.

-
- مؤذن جامی، (۱۳۷۹)، محمد مهدی، ادب پهلوانی، تهران: انتشارات سخن.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۳۸۷)، معراج السعاده، تهران: انتشارات پیام آزادی.
- نلدکه، تئودور، (۱۳۶۹)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نشر جامی.